در تاریخ ۰۶ آبان ۱۴۰۲
صلاة القضاء

جلسه 17

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه بحث گذشته

همان‌گونه که در جلسه گذشته بیان شد «ما غلب الله» یعنی «ما یسند إلی الله» و موضوع قاعده «لا تعاد» عبارت است از «ما یسند إلی المصلی و إلی الانسان»، وقتی موضوعاً فرق دارد، نه قاعده تخصیص می‌آید و نه حکومت، بلکه دو دلیل است که موضوعاً با هم فرق دارد. کسی که خطأ محض انجام می‌دهد، در قتل خطا قتل واقع می‌شود، استناد قتل به کیست؟ می‌گویند این شخص قاتل است، منتهی این عنوان قتل عمد ندارد؛ چون نمی‌خواسته او را بکشد، مثلاً یک کسی می‌خواسته یک پرنده‌ای را بزند، تیر را زده و به زید خورده، اینجا می‌گویند خطای محض است، این قصد نکرده بوده که زید را بزند بلکه قصد کرده پرنده را بزند و به زید خورده، با اینکه بنا نداشته به زید بزند اما این فعل به او استناد داده می‌شود. لذا اینجا باید دیه را بپردازند، این نیست که بگوئیم اصلاً این فعل به او استناد داده نمی‌شود.

جمع‌بندی بحث؛ عدم شمول «ما غلب الله» نسبت به جهل و نسیان

جهل مربوط به خود شخص است و به خودش اسناد داده می‌شود، این چیزی نیست که «غلب الله علیه» باشد، این خودش جاهل است منتهی در ذهنش هم نیامده که یک دینی وجود دارد و باید تحقیق کند که عذر برای او می‌شود. گفتیم ابتدا باید «ما غلب الله» را معنا کنیم که معنای «ما غلب الله» چیست؟ طبق معنایی که کردیم «ما غلب الله» یعنی «ما یسند إلی الله تعالی فقط و لا یسند إلی الانسان»، مثل جنون، اغماء.

«غَلَبَ» کنایه از چیزی است که اختیار انسان در آن دخالت ندارد. بنابراین شامل چنین مواردی می‌شود و با توضیحی که عرض کردیم نسیان به خود انسان نسبت داده می‌شود. انسان است که فراموش می‌کند «نسیتَهُ». جهل هم به خود انسان نسبت داده می‌شود و «لا یسند إلی الله»؛ یعنی فعلی که انسان از روی جهل انجام می‌دهد (مثلاً از روی جهل فکر می‌کند که این آب است و وقتی که خورد می‌بیند که شراب است)، این فعل به چه کسی اسناد داده می‌شود؟ فرض کنید فرق بین آب و شراب را نمی‌فهمد. بعد می‌گویند اینکه خوردی شراب بوده، جهلاً این عمل را انجام داد، اینجا عرف این عمل را به خدا نسبت می‌دهد یا به خود این آدم نسبت می‌دهد؟ به نظر ما جهل هم مانند نسیان به خود انسان اسناد داده می‌شود. لذا ابتدا باید قاعده را معنا کنیم، معنای «ما غلب الله»؛ یعنی «یسند فعلٌ إلی الله». این جنون دست خودش نبوده و خدا این را مجنون قرار داده، مغمی علیه هم همینطور، مریض که «لا یقدر علی الصلاة» همینطور است.

نکته قابل توجه آن است که ائمه علیهم السلام گاهی در تعلیلی که برای حکم می‌آورند یک تعلیل ارتکازی می‌آورند؛ یعنی تعلیلی است که شما هم می‌فهمید، وقتی سائل می‌پرسد کسی که در تمام وقت بیهوش بوده آیا باید قضای نمازش را انجام بدهد؟ حضرت می‌فرماید: «لا یقضی، کل ما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر»، این را عقل می‌فهمد. این قاعده یک قاعده تعبدیه نیست بلکه یک قاعده ارتکازیه است، نظیر بسیاری از قواعده فقهی که ارتکازی هستند نه تعبّدی تا این‌که بگوئیم شارع تعبداً این را

می‌گوید، این یک قاعده ارتکازیه است، مثل اینکه خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «و لا تزر وازرة وزر اخری»؛ امر می‌کند و شارع هم این مطلب را تأکید می‌کند. اینجا هم این یک تعلیل ارتکازی است.

بنابراین به نظر ما در این قاعده آن افعالی که به خدا اسناد داده می‌شود موضوع «فالله اولی بالعذر» است، اما نسیان اسناد به خود انسان داده می‌شود، جهل اعم از قصوری و تقصیری به خود انسان نسبت داده می‌شود.

بررسی شمول «ما غلب الله» نسبت به اکراه و اضطرار

یکی از مواردی که امروز می‌خواهیم اضافه کنیم اکراه است، اگر کسی را اکراه کنند بر اینکه یک بیع مکرَه را انجام بدهد یا یک دشنامی به پیامبر یا ائمه بدهد، آیا اکراه هم «مما غلب الله علیه» است؟ یا اینکه در اکراه فعلی که مکره انجام می‌دهد اسناد به خود مکره دارد، مکره این فعل را انجام می‌دهد منتهی عن اکراه انجام می‌دهد؛ یعنی خودش میل و طیب نفس ندارد، اکراهش می‌کنند که خانه‌ات را بفروش. این از مقومات اکراه است که باید مکرهی باشد که اکراه کند، این مکرِه باید یک وعیدی به عقاب بدهد که اگر این کار را انجام ندهی تو را می‌کشم، آبرویت را می‌برم. یک تهدیدی باشد.

وقتی شرایط اکراه محقق شد یک کسی می‌گوید: اگر خانه‌ات را نفروشی آبرویت را می‌برم، این هم مکرهاً خانه را می‌فروشد، در اینجا مسلم این بیع به خود شخص مکرَه اسناد داده می‌شود و شاهدش این است که اگر همین مکرَه این بیع را بعداً اجازه داد و گفت درست است من در حال اکراه فروختم، اما می‌بینم حالا به مصلحتم هست عده‌زیادی از فقها می‌گویند مانعی ندارد و صحیح است.

در اکراه اگر فعل به مکرَه اسناد داده نشود و بعداً بخواهد این معامله را اجازه بدهد و تصحیح کند معنا ندارد. پس به این دلیل که اگر بعداً اجازه داد این بیع صحیح می‌شود، پس معلوم می‌شود که این بیع به خود مکرَه اسناد داده می‌شود. بیع فضولی یعنی این بیع «صدَرَ من الفضولی»، مالک می‌آید همان که صدر من الفضولی ر اجازه می‌دهد، نگوئیم چون مال تو نبوده از تو واقع نشده! همچنین است اضطرار، مثلاً یک کسی مضطر است برای مریضی بچه‌اش خانه‌اش را می‌فروشد و بیع مضطر می‌شود و «ما غلب الله» نیست و اسناد به خود انسان دارد.

یک عنوان اجبار داریم، مثلاً یک وقت به کسی می‌گویند اگر روزه‌ات را نخوری کتکت می‌زنیم یا مال تو را می‌گیریم این هم یک لیوان آب می‌خورد، این فعل مسند به خودش هست، یک وقت دهان این آدم را باز می‌کنند و آب می‌ریزند این می‌شود اجبار، اینجا چون اجبار است اصلاً مفطری از این شخص صادر نشده که بخواهیم بگوئیم روزه‌اش باطل است، اصلاً کاری انجام نداده، اما در جایی که اکراه می‌شود فعل را خودش انجام داده، خودش روزه‌اش را باطل کرده، آنجا موضوع برای قضا محقق می‌شود، فقط می‌توانیم بگوئیم اکراه این حکم تکلیفی حرمت را برمی‌دارد اما باید قضا کند.

بنابراین اکراه و اضطرار «مما غلب الله» نبوده و خارج از «ما غلب الله» است، همان طوری که نسیان و جهل از «ما غلب الله» خارج است. نگوئیم آنجایی که آدم اکراه شد این مکره است، پس اگر کسی اکراه شد بر اینکه روزه‌اش را افطار کند بگوئیم این هم «ما غلب الله» است پس قضا ندارد، نمی‌شود تمسک کرد؛ زیرا این مکرَه فعلی که انجام می‌دهد به خودش اسناد داده می‌شود یا فعلی که مضطر انجام می‌دهد به خودش اسناد داده می‌شود، این را نمی‌توانیم بگوئیم «ما غلب الله» است. آنچه موضوع این قاعده هست اینست که آنچه به خدا اسناد داده می‌شود و از اختیار انسان خارج است، مرض، اغماء، جنون و موارد دیگری هم ممکن است اضافه کنیم، اینها را می‌گوئیم موضوع برای این قاعده است.

پس تا اینجا روشن شد که نسیان، جهل، اکراه و اضطرار از موضوع قاعده « ما غلب الله» خارج است.

دو نکته

1. «ما غلب الله» نمی‌خواهد مسئله معذوریت عبد را مطرح کند همان‌گونه که در برخی از برداشت‌ها اینطور مطرح شده که بگوئیم در جایی که انسان معذور است مثلاً قضا ندارد. در آن روایتی که کسی که مغمی علیه است یک ساعت، یا یک روز دو روز مغمی علیه است امام علیه السلام می‌فرماید نمازش قضا ندارد چون «کلّ ما غلب الله علیه فالله اولی بالعذر»، سؤال این است که آیا از این روایت فهمیده می‌شود که امام می‌خواهد معذوریت عبد را بیان کند که عبد کجا معذور است یا نه؟! حضرت می‌خواهد بفرماید جایی که فعل به خدا اسناد دارد از موضوع ادله قضا خارج می‌شود. مثل اینکه بگوئیم یک کسی نمازش ترک شده بگوئیم بر دیگری قضا واجب است یا نه (پدر و پسر را کار نداشته باشید)؟ می‌گوییم اصلاً معقول نیست یک کسی ترک نماز کرده چرا دیگری قضا کند؟ این قاعده «ما غلب الله» لسانش چنین لسانی است؛ یعنی افعالی که به خدای تبارک و تعالی اسناد داده می‌شود موضوع برای تکلیف نیست.

2. فرق بین معذور و مغلوب این است که معذور اعم از مغلوب است، معذور اعم از این است که به آن انسان اسناد داده شود یا نه، اما مغلوب در جایی است که اسناد داده نمی‌شود. مثلاً می‌گوییم زید معذور است، ممکن است این فعل از اختیارش خارج باشد، مثل جایی که دست و پایش را می‌گیرند و آب به دهانش می‌ریزند، یا این تحت اختیارش باشد و اکراه می‌شود، ولی مغلوب به خود شخص اسناد داده نمی‌شود و این قاعده «کل ما غلب الله» همین را بیان می‌کند. لذا اگر اسم این قاعده را قاعده معذوریت عبد بگذاریم اشتباه است، این قاعده «ما غلب الله» است و افعالی که عنوان «ما غلب الله» دارد از دایره حکم خارج است و موضوع برای حکم قرار نمی‌گیرد.

بنابراین اگر گفتیم از این روایت استفاده می‌کنیم آنچه به خدا اسناد داده می‌شود موضوع این قاعده است، یا بگوئیم موضوع این قاعده آن است که به خود انسان اسناد داده نشود، اگر این دومی را گفتیم، اجبار موضوع این قاعده می‌شود؛ چون اجبار هم به خود اسناد داده نمی‌شود، اگر اولی را گفتیم اجبار را هم شخص ثالثی انجام داده که «ما غلب الله» نیست، مثلاً اگر کسی دست و پای آدم را گرفت و در دهان انسان شراب ریخت نمی‌توانیم بگوئیم غلب الله است، یا شخصی دیگری را می‌کشد، قدرت دارد و از اجبار هم بالاتر می‌شود بگوئیم این از مصادیق «ما غلب الله» است؟!

بررسی یک رساله پیرامون قاعده «ما غلب الله»

بعضی از محققین این قاعده را در مقاله‌ای بیان کرده و عنوانش را گذاشتند «قاعدة اختصاص الجزئیة و الشرطیة و المانعیة و وجوب القضاء بغیر القاصر و المقصر»، نتیجه‌ای که ایشان از این قاعده گرفته این نتیجه را به عنوان نام قاعده قرار دادند. به نظر می‌رسد که تمام نیست؛ زیرا هر قاعده‌ای را هر کسی هر نتیجه‌ای گرفت، یک کسی به یک نتیجه‌آی می‌رسد بگوئیم قاعده را طبق او قرار بده، دیگری به نتیجه دیگری می‌رسد نه، بگوئیم قاعده «ما غلب الله» عنوانش این است. حال نتیجه‌ای که انسان می‌خواهد بگیرد، در این قاعده راجع به چه چیزی می‌خواهد بحث بشود؟ «ما غلب الله»، آیا دایره «ما غلب الله» محدود است یا وسیع؟ جاهل را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ اینها فروعی است که در قاعده وجود دارد.

مطلب اول

ایشان در آن رساله فرموده‌اند: مستفاد از این قاعده به حسب فهم عرفی آن است که هر اخلالی که انسان به وظیفه انجام بدهد «بسببٍ خارجٍ عن اختیار المکلف لم یجب علیه قضاء ذلک العمل»؛ اگر انسان یک عملی را یا جزئی را، شرطی را، مانعی را، بر خلاف آنچه هست انجام بدهد منتهی بسببٍ خارجٍ عن اختیار المکلف، این مشمول قاعده است. بعد می‌گوید: «و من جملته من

أخلّ بالعمل بسبب النسيان أو الجهل القصوری»؛ اگر کسی با نسیان یا جهل قصوری اخلال به عمل ورزید، «ممن لا یتأتی منه الاحتیاط للغفلة و عدم احتمال الخلاف کما فی الجاهل المرکب فإن الجاهل هذا عاجزٌ عن العمل و الاتیان بالمشتملة علی ما جهل وجوبه بسبب اعتقاده أو غفلته».

ایشان این نتیجه را می‌گیرند که اگر کسی اعتقاد دارد به اینکه الآن طلوع فجر صبح شده و نمازش را می‌خواند و بعد می‌بیند هنوز یک ساعت به اذان صبح مانده، ایشان می‌گویند بر حسب این قاعده «لا یجب علیه القضاء؛ لأنّ اخلاله بالصلاة» و نسبت به این وقت «کان عن المغلوبیة بحیث لم یکن متمکناً من الاحتیاط»؛ این مغلوب بوده و امکان برایش نبوده که بفهمد طلوع فجر واقعی شده یا نه؟ خیال می‌کرده طلوع فجر شده. با قطع نظر از معنای قاعده و ارتکاز فقهی که انسان دارد، اگر انسان قبل از وقت نماز خوانده و بعد می‌فهمد که وقت داخل نشده بود، بگوئیم چون حین العمل نمی‌توانسته احتیاط کند پس «مما غلب الله» است. به نظر ما این عنوان «لم یکن متمکناً من الاحتیاط» روشن نیست که به چه حسابی آورده می‌شود، تمکن و عدم تمکن از احتیاط ارتباطی به بحث ندارد. آنچه هست این است که آیا این جهل یا نسیان به این آدم نسبت داده می‌شود یا نه؟ می‌گویند تو اشتباه کردی و هنوز وقت نماز نبوده، آیا می‌توانیم بگوئیم «مما غلب الله» است؟

آیا نسیان و جهل را انسان می‌تواند از مصادیق «ما غلب الله» قرار بدهد یا نه؟ این خودش یک تالی فاسدی دارد که اگر بخواهیم این کار را انجام بدهیم، باید بر روایات فراوان که داریم اگر کسی این جزء را فراموش کرد، تشهد را در نماز فراموش کرده و باید بعد از نماز قضا انجام بدهد و سایر اجزاء در نماز و واجبات دیگر، در حج اگر فراموش کرد چکار کند؟ اگر این باشد این قاعده هم که می‌گوید ایشان می‌فرمایند بر همه اینها حکومت دارد. قاعده لا ضرر حکومت دارد بر خود واجب، مثل این است که بگوئیم مولا گفته: «لا تکرم زیداً» و بعد می‌گوید: «لا تکرم عمراً» یا «لا تکرم بکراً»، بعد می‌گوید: «اکرم العلماء»، آیا کسی می‌تواند بگوید «اکرم العلماء» بر همه اینها حکومت دارد؟ چون مولا خاص را ذکر کرده و می‌آید او را مخصص این قرار می‌دهد، یعنی لازمه‌اش این است که بگوئیم پس در جایی که گفته تشهد را باید قضا کنی، در جایی که گفته اگر سجده را یادت رفت باید قضا کن، در حج اگر یادت رفت این کار را بکنی باید قضا کنی، تمام مخصص این قاعده قرار بگیرد!

الآن کسی یادش رفت تشهد را بخواند، ایشان آورده‌اند که اینجا این قاعده ناسی را هم شامل می‌شود، ناسی مغلوبٌ، چون «حین النسیان لا یتمکن من الاحتیاط». اولاً روشن نیست که تمکن و عدم تمکن از احتیاط چه نقشی در این عنوان دارد، بلکه باید دید نسیان را به خودش باید نسبت بدهیم یا به خدا؟ خواه تمکن از احتیاط داشته باشد یا نداشته باشد! همه ملاک‌ها اسناد به خداست، «ما غلب الله» یعنی «ما اسند إلی الله و لا یسند إلی المکلف»، نسیان، جهل، چه قصوری و چه تقصیری، اینها اسناد داده می‌شود.

مطلب دوم

ایشان فرموده‌اند: اگر کسی خیال کرد فجر نیامده و هنوز شب باقی است اما شروع کرد به خوردن و افطار کرد، این هم «ما غلب الله» است و قضا ندارد، «لأنّ إفطاره ذلک کان عن عذر المغلوبیة»، مطلب این است که مگر این قاعده معذوریت عبد را مطرح می‌کند؟ این قاعده غالبیت خدا را مطرح می‌کند و مغلویت عبد، نمی‌خواهد بحث معذور بودن عبد را مطرح کند، «فالله اولی بالعذر».

مطلب سوم

ایشان می‌گوید: در برخی از این روایات دارد که اگر کسی اخلال به تتابع در صوم کفاره کرد، دو ماه باید روزه بگیرد و مریض شد و تتابع به هم خورد، اینجا به همین قاعده «ما غلب الله» تمسک شده، ایشان می‌گویند ما از این یک مطلبی استفاده می‌کنیم

و آن مطلب این است که این قاعده اختصاص به قضا ندارد، بلکه به مسئله بعد الوقت، اگر کسی همین «ما غلب الله» در وقت برایش حاصل شد و اخلال در وقت برایش حاصل شد؛ یعنی هنوز وقت باقی است و این اخلال برای او به وجود آمد، اینجا هم نباید اعاده کند؛ چون در مسئله اخلال به تتابع، آنجا مسئله قضا مطرح نیست، باید 60 روزه پشت سر هم باشد، روز بیستم مریض شده و پنج روز مریض بوده و بعد فرمودند که «ما غلب الله» است و بعداً ادامه بده، آیا می‌شود از این فهمید که این قاعده اختصاص به قضا ندارد؟ حتی اگر این اخلال یعنی مقتضای قاعده را فرموده‌اند اگر در داخل وقت کسی این جهل یا این نسیان، این عذر مغلوبیت برایش در وقت شد همین حکم را دارد.

نکته‌ای که وجود دارد این است که یک وقت شما می‌گوئید «ما غلب الله» خودش اطلاق دارد؛ یعنی اگر کسی نسیاناً در داخل وقت یک اخلالی به یک جزئی یا یک شرطی از واجب انجام داد نمازش را داخل وقت خوانده، ظاهرش همین می‌شود، تشهد را یادش رفته و قاعده می‌گوید لازم نیست این را انجام بدهد ولو در داخل وقت هست. یک وقت می‌خواهید به اطلاق قاعده تمسک کنید که یک بحثی است، بستگی دارد که «ما غلب الله» را چه معنا کنیم؟ اما یک وقت می‌گویید از این روایتی که شرط تتابع اگر به هم خورد اینجا محل استدلال به قاعده است، می‌فهمیم که اختصاص به قضا ندارد، اینجا هم یک شرطی است که اصلاً نه ربطی به ادا دارد و نه ربط به قضا دارد، بلکه تتابع یک شرط است و یک واجب تکلیفی بوده، این بهم خورده، روزه‌ها را می‌گیرد و تمام می‌کند، آن عنوان ادا و نه عنوان قضا دارد. الآن که تتابع به هم خورده بقیه را به عنوان الادا بگیرد یا به عنوان القضاء؟ هیچ کدام، این عنوان آنجا مطرح نیست.

وَ صَلَّى الله عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ